

---

## انرژی و سیاست خارجی در دولت تحصیل‌دار (سه حوزه همسایگی)

---

محسن خلیلی\*

محمد جواد رنجکش\*

### دیباچه

نفت، بلاى سیاه یا طلای سیاه؟ پرسشی دیرینه و با قدمتی بسیار که اکنون چهره‌های جدید خود را، هر روز، نو به نو، می‌گشاید. یک بار عامل توسعه به شمار است، یک بار مانع توسعه. یک بار، رفتارهای خارجی یک کشور را در محیط نظام بین‌الملل تقویت می‌کند، یک بار موجبات تضعیف آن را فراهم می‌آورد. یک بار، کشوری را وابسته به

---

\* دکتر محسن خلیلی، استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد است.  
(khalilipolitical@yahoo.com)

\* دکتر محمد جواد رنجکش، استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد است.

پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۷

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال هفتم، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۹، صص ۱۶۶-۱۳۹.

صدور و فروش خود می‌کند و اقتصادی تک محصولی به بار می‌آورد که در یک دیدگاه، موجبات فراهم آوری ثروت است، و در دیدگاه دیگر، فقر را بر فقر، تلنبار می‌کند. به نظر می‌رسد، نفت، به تنهایی، و یا نفت و گاز، در همراهی با همدیگر (یا به تعبیر درست‌تر امروزی، منابع انرژی) خود به خود، نمی‌توانند، در بدهت امر، چیزی را اثبات یا ابطال کنند. هنگامی می‌توان از منابع انرژی در سیاست و اقتصاد، چه در عرصه کشوری و چه در صحنه بین‌المللی، سخن به میان آورد که با پرسشی برآمده از واقعیت‌های نظری/ عملی عرصه سیاست و اقتصاد، همراه شد و منابع انرژی را مبنای پیدایش پدیده دیگری تلقی نمود. نگارندگان، در این مقاله، سه پدیده را در کنار هم چیده و سنجیده‌اند، و در آن میان، منابع انرژی را به عنوان پرسش اساسی هدایتگر، برگزیده‌اند. برای برآوردن این منظور، نگارندگان درصد برآمده‌اند پدیده منابع انرژی را در کنار سه مفهوم نظری، ولی اکنون عملیاتی شده سیاست خارجی/ روابط خارجی، دولت رانتیر، و سه حوزه همسایگی، به آزمون نظری بگذارند و مربعی از تحلیل، فراهم آورند. بر این مبنا، این پرسش اساسی، درافکنده می‌شود که آیا دولت اجاره دار می‌تواند بر سر حوزه‌های اختلاف‌انگیز انرژی (در سه حوزه همسایگی ایران، یعنی دریای مازندران، پارس جنوبی/ قطر، و خط لوله صلح ایران/ پاکستان/ هند) از عامل رانت یا اجاره (نفت و گاز)، در تعیین قواعد رفتار خارجی خود با همسایگان، بهره‌گیری نماید؟ نگاه واقع بینانه حکم به برتری و چیرگی یکی از فرضیه‌های ممکن می‌دهد:

۱. دولت رانتیر از منابع انرژی در جهت تقویت رفتار خارجی خود بهره می‌گیرد.
۲. دولت رانتیر از منابع انرژی نمی‌تواند در جهت تقویت رفتار خارجی خود بهره گیرد.
۳. میان سه پدیده دولت رانتیر، منابع انرژی، و تقویت/ تضعیف رفتار خارجی یک کشور ارتباطی وجود ندارد.

نگارندگان، پیشاپیش، فرضیه پیشینی سوم را حذف شده، تلقی می‌کنند زیرا از بس در زمینه نقش نفت و انرژی در رشد و توسعه گفته و نوشته شده است که دیگر

نمی‌توان بر این باور بود که منابع انرژی نمی‌توانند یک پدیده سیاسی و امنیتی نیز به شمار روند.

## الف) منابع انرژی (نفت/گاز) و دولت رانتیر

هیچ گونه فعالیتی در هیچ یک از عرصه‌های زندگی و در جهان هستی بدون بهره‌گیری از انرژی، میسر و امکان پذیر نیست. بنابراین، به سادگی می‌توان این نکته را فهمید که اقتصاد جوامع بشری بدون وجود انرژی متصور نیست. در جهان امروز، نفت و گاز، نه تنها به عنوان یک عامل تعیین کننده اقتصادی و صنعتی، بلکه به عنوان یک عامل سیاسی و امنیتی (ذوقی، ۱۳۸۱: ۲۲) نیز مطرح است. بنا به یک تعبیر، معادله نفت مساوی است با قدرت، دست کم در دو جنگ بزرگ جهانی یکم و دوم، و همچنین جنگ‌های یکم و دوم خلیج فارس (اشغال کویت و سقوط رژیم بعثی عراق)، چهره قدرتمند خود را نشان داده است. بنابراین، الگوی پیوند چهار متغیره حکومت و سیاست، ثبات و امنیت، رشد و توسعه اقتصادی، و نفت و انرژی (حشمت زاده، ۱۳۷۹: ۵۱) نمودگویی از اهمیت راهبردی منابع انرژی است. از بعد داخلی، منابع انرژی، دو کارکرد متفاوت در اقتصاد کشور ایران داشته اند: از یک سو، تأمین کننده سوخت مورد نیاز برای مصارف داخلی کشور، و از دیگر سو، صدور آن، برای کشور، درآمد ارزی معتابهی فراهم آورده است. مطالعه بودجه کشور در طول سال‌های گوناگون، نشان می‌دهد که روند غالب در اکثر سال‌های تنظیم بودجه، بودجه‌هایی با کسری بوده که به طور طبیعی با اتکاء به سیستم بانکی، افزایش قدرت خرید و ایجاد تقاضای جدید، اسباب توسل بیشتر اقتصاد کشور به استخراج و صدور نفت و گاز و در ازای آن، ورود بی‌رویه کالاهای خارجی شده است. بنابراین، الگویی از دور باطل بر فضای اقتصاد کشور برتری یافته است: از آن جا که بخش عمده منابع مالی دولت از محل فروش نفت حاصل شده و مالیات‌ها و سایر درآمدها، سهم اندکی در منابع بودجه عمومی داشته‌اند، ناگزیر دولت‌ها برای تأمین هزینه‌های رو به فزونی خود، به انتشار فزاینده

اسکناس و افزایش حجم پول مبادرت کرده‌اند. که این امر، از یک طرف، موجب افزایش بی‌رویه قدرت خرید، و از طرف دیگر، با توجه به ضعف بنیه تولیدی و نارسایی و تنگناهای زیربنایی کشور، موجب بروز و تشدید تورم در اقتصاد کشور شده است. افزایش جمعیت و اشاعه یک الگوی مصرف ویژه هم موجب افزایش واردات شده و از بخت بد، به دلیل گرایش اقتصاد کشور به سوی فعالیت در یک بخش، فعالیت در سایر بخش‌ها مانند صنعت، کشاورزی و خدمات هم متأثر از شرایط و وضعیت بخش نفت و گاز بوده است (عباسپور و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۲۳ و ۱۲۴). از بعد بین‌المللی نیز، نفت و گاز به عنوان منابع تجدیدناشدنی انرژی، وضعیتی خاص یافته‌اند. از زمانی که هارولد هتلینگ، ریاضی دان و اقتصاددان جوان آمریکایی در سال ۱۹۳۱ م. بنیان تئوریک منابع تمام شدنی را بیان کرد، دلهره‌ای اساسی در زمینه منابع انرژی یا نفت و گاز ایجاد کرد زیرا مطابق با این نظریه، منابع تمام شدنی تحت شرایط بازار رقابت، سریع‌تر تهی می‌گردند. بخشی از بنیان‌های نظری و عملیاتی دکترین‌های گوناگون چون نیکسون، کارتر، ریگان، بوش، کلینتون و بوش پسر (موسوی و امینی، ۱۳۷۹: ۲۲۳-۲۰۸) نشان از پدیدار شدن نوعی وابستگی فزاینده غرب به نفت و گاز است؛ نفت و گازی که رو به اتمام است و به طور طبیعی، دعوای و رقابت‌های مشحون از استرسی را بر فضای تعامل‌های بین‌المللی حاکم کرده است. چنین استرس‌های بحران زایی را می‌توان با آماری از اتمام نفت طی سال‌های آینده بیان کرد که در کشورهایی چون آمریکا، کانادا، کلمبیا، نروژ، انگستان، سوریه، مصر، ازبکستان، ترکمنستان، هند، اندونزی، مالزی و استرالیا، تا حدود ده سال آینده، و در کشورهایی چون برزیل، اکوادور، آنگولا، کنگو، الجزایر، گابن، عمان، قطر، و چین در بیست سال آینده (همان، ۲۲۴) منابع تجدیدناشدنی نفت، پایان خواهند گرفت. در کشورهای در حال توسعه، بنابر برخی تخمین‌ها و احتمال‌ها، اوضاع کمی بحرانی‌تر خواهد بود زیرا عواید حاصل از فروش نفت و گاز در افزایش بهبود عمومی اوضاع در این کشورها کمک می‌کند؛ ولی از آن جایی که این کشورها، پیشرفته و صنعتی و دموکراتیک

محسوب نمی‌شوند و هنوز فاصله‌هایی بعید برای دسترسی به وضعیت توسعه یافتگی دارند، به تدریج در فضایی از پیوندهای سلطه آمیز وارد می‌شوند که برآمده از خواسته‌های پایان ناپذیر کشورهای توسعه یافته صنعتی است. کشورهای در حال توسعه، نه توسعه یافته‌اند که بتوانند تأثیرگذار باشند و خود به خود، با تکیه بر توان‌های داخلی بهبود یافته خود بتوانند رقابت کنند و نه آن چنان قوی‌اند و غیروابسته و مستقل، که بتوانند زیان‌های ناشی از زیاده‌خواهی کشورهای توسعه یافته صنعتی را تحمل کنند. این کشورها به طرز اصولی با سه پرسش دست به گریبان‌اند: چه مقدار از ارزش حاصل از فروش نفت و گاز در داخل مصرف می‌شود؟ چه ارزش دیگری غیر از ارزش حاصل از فروش نفت و گاز در کشور ایجاد می‌شود؟ ذخایر ارزی کشور به چه میزانی است؟ نکته‌های مهم برآمده از این سه پرسش (خلعتبری، ۱۳۵۶: ۱۲۱) همگی نشان می‌دهند که هرچه قدر یک کشور کمتر توسعه یافته باشد، در فضایی که ناشی از دلهره برآمده از اتمام نفت و گاز است، بیشتر تحت توجه نظام بین‌المللی قرار می‌گیرد و به طرز طبیعی و ناچار، فشارها و استرس‌های ناشی از بحران‌های بین‌المللی را بیشتر پذیرا می‌شود، به ویژه آن که صاحب منابع معتناهی از نفت/گاز نیز باشد. به همین دلیل، مسأله امنیت انرژی که بر دو جنبه امنیت تقاضا و امنیت عرضه استوار شده، نخستین بار از سوی کشورهای صنعتی شده غربی مطرح گشته و منظور از آن، این است که می‌بایست دسترسی جهان غرب به نفت و گاز موردنیاز تضمین شود و این ضمانت می‌بایست دربرگیرنده این نکته باشد که نفت و گاز موردنیاز، از منابع مطمئن با قیمت کمابیش نازل تأمین گردد، به طوری که آسایش خاطر، رفاه و منابع ملی کشور وارد کننده غربی (موسوی، ۱۳۸۴: ۲۷۶) را دربرگیرد. شاید مسائلی چون امنیت عرضه، متنوع سازی منابع تأمین نفت و گاز، ذخیره سازی نفت و گاز، اجاره ظرفیت مازاد، سرمایه گذاری مجدد کشورهای صاحب منابع انرژی در کشورهای صنعتی، عرضه مازاد بر سهمیه، امکان تغییر سوخت و استفاده از ابزارها و خودروهای دوگانه سوز را نیز بتوان مطرح نمود که همگی نشان دهنده اهمیت راهبردی نفت و گاز است؛ اهمیتی که

در درون خود، این پتانسیل را ایجاد کرده است که بتوان بر سر آن به جنگ و جدال‌های بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی برخاست. به نظر می‌رسد کشور ما، اکنون در یک تله ساختاری گیر کرده و آن وضعیتی است که در آن: موانع سیاسی و اقتصادی، مانع از باز تخصیص سرمایه از بنگاه‌ها و بخش‌های دارای بازدهی پایین به بخش‌های بهره‌ور اقتصاد می‌شود. نتیجه این وضعیت این است که اقتصاد ایران تحت تسلط بنگاه‌های بزرگ دولتی یارانه‌ای ناکارآ و زیان‌ده هستند که در کنار سازمان‌های شبه دولتی ای نظیر بنیادها که هم به طور صریح و هم به طور ضمنی از سوبسیدهای دولتی بهره‌مند می‌شوند، فعالیت می‌کنند (کارشناس و حکیمیان، ۱۳۸۴: ۵۸). اکنون، به یک تعبیر، آن چه در منابع انرژی در ایران اهمیت دارد عبارت است از بخش بالادستی و توسعه و حفظ ذخایر هیدروکربنی، قراردادهای نفتی، اصلاحات ساختاری، استراتژی صنعت گاز ایران، مصرف فرآورده‌های نفتی در داخل و توسعه پالایشگاه‌ها و مافیای نفت (خواجه پورخویی، ۱۳۸۶: ۶۵). این شش مورد، ماهیتی تکنیکی دارند و می‌توان با اندکی تغییرات و دگرگونی‌های تکنولوژیک و فنی، در بن مایه آنها، بهبودی حاصل آورد. آن چه مهم‌تر است، تغییر ماهیت طبیعی شده در اقتصاد سیاسی ایران معاصر است؛ ماهیتی که اکنون، چندین و چند بار، به صراحت، دولت رانتیر نامیده شده است. رانت اصطلاحی است که از علم اقتصاد، وارد مباحث اقتصاد سیاسی شده است. در علم اقتصاد، رانت به اجاره زمین و اجاره بها اطلاق می‌گردد. از این منظر، هر گونه درآمدی که حاصل کار و تلاش تولیدی نباشد، با عنوان کلی رانت، نام برده می‌شود. در اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی، هنگامی که از رانت سخن به میان می‌آید، منظور درآمدهایی است که برای یک دولت از منابع خارجی از طریق فروش موادخام و منابع زیرزمینی یا کمک‌های سایر دولت‌ها و موردهایی از این نمونه، به دست می‌آید. این درآمدها، پیوندی با فعالیت‌های تولیدی اقتصاد داخلی ندارند و از یک فعالیت مولد اقتصاد داخلی به دست نمی‌آیند (شکاری، ۱۳۷۹: ۳۱). نمونه بارز درآمدهای رانتی که منجر به ایجاد اقتصاد رانتی و دولت تحصیل‌دار می‌شود، درآمدهای ناشی از فروش

نفت و گاز است. رانت به طور عموم سبب استقلال دولت از جامعه، بی‌نیازی دولت از ایجاد دموکراسی و نهادهای دموکراتیک و تبدیل شدن دولت به عنوان عامل بازپخش کننده درآمدهای رانتی می‌شود. از دیگر سو، به تضعیف نهادهای مدنی، رشد بوروکراسی، رشد اقتصاد مصرفی و گسترش بخش عمومی اقتصاد منجر می‌گردد. طبق یک تعریف عمومی و مورد قبول، هر کشوری که چهل و دو درصد یا بیشتر از کل درآمدش از رانت خارجی باشد، دولت رانتیر (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۰۰) نامیده می‌شود. در این حالت به نظر می‌رسد نوعی استقلال نسبی دولت نسبت به طبقات اجتماعی پدیدار می‌گردد، و در عین حال عدم احساس ضرورت آنی و آینده‌نگرانه به کاهش وابستگی به نفت و تنوع بخشی به درآمدهای اقتصادی، به همراه عدم نیاز به جهت گیری‌های مثبت به نفع تولید ملی و صادرات و رقابتی کردن تولیدات داخلی، رشد می‌یابد: در سطح سیاسی، رانت نفت و گاز موجب جدایی نهاد دولت از بدنه جامعه و پیدایش ساختارهای استبدادی می‌گردد. اتکا به درآمد نفت، اقتصاد کشورهای نفت خیز رانتیر در حال توسعه و رشد نیافته را دستخوش سیکل‌های تورمی و رکوردی شدید می‌کند، زیرا قیمت نفت، به‌رغم رانت اقتصادی سرشار آن، همواره با افت و خیزهای بسیاری همراه (عیوضی، ۱۳۸۷: ۶۶) است که هیچ کدام در اختیار دولت رانتیر نیز نیستند. بنابراین، از یک سو، کارگزاران یک دولت رانتیر، توان کمابیش کاهش یافته‌ای برای تأثیرگذاری بر صحنه رقابت‌های بین‌المللی دارند و نمی‌توانند عرصه نظام بین‌الملل را به طرزی مدیریت کنند که همواره رانت آنان از قیمت بالایی برخوردار باشد؛ از دیگر سو، چون استقلال نسبی نسبت به جامعه دارند و خود را از ملت و جامعه بی‌نیاز و مستغنی به حساب می‌آورند، همواره در خطر بروز بی‌ثباتی‌های فراوان سیاسی و اجتماعی اند به ویژه آن که به طور عموم، دولت‌های رانتیر پیوند مناسبی با نهادهای جامعه مدنی ندارند و همواره درصدد سرکوب و یا تضعیف آن‌ها برمی‌آیند. نتیجه سوء چنین رفتاری سبب می‌شود دستیابی به ثروت و منزلت از طریق سیاسی و دیوان سالاری دولتی آسان‌تر نماید، بنابراین، حاشیه امنیت رشد اقتصادی برای بخش

خصوصی، به معنای واقعی آن، اندک شده و امور بسیاری در انحصار دولت قرار می‌گیرد. این امر تلاش برای ورود به ساخت سیاسی با هدف دستیابی به رانت را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود که دیوان سالاری دولتی، هدف رقابت و مبارزات رانت جویان شود (اشتریان، ۱۳۸۳: ۴۷). بروز رقابتی ناسالم در عین حال سبب می‌گردد دستگاه تعیین و تدوین کننده قواعد سیاست خارجی یک کشور رانتیر نیز به تصاحب گروهی غیرمتخصص از رانت جویان درآمد که کمابیش به دنبال کسب درآمدهای معتدبه به ارز خارجی اند و به طور اصولی، درکی درست از مفهوم منافع ملی ندارند، چه برسد به آن که در جستجوی تئوریک و عملیاتی آن برآیند؛ تا جایی که این امر به نحوی تجربی اثبات شده است که پیدایش یک دولت رانتیر که به فساد، حامی پروری و نوپاتریمونیالیسم دامن می‌زند سبب تضعیف نهادهای دولتی و پی‌گیری سیاست‌های اقتصادی نادرست (میرترابی، ۱۳۸۷: ۱۴۵) می‌شود. این امر البته حاصل نظام جهانی هم هست، زیرا شرایط شکل‌گیری دولت در کشورهای فقیر پیرامونی، تفاوتی بنیادین با شکل‌گیری دولت‌های اروپایی دارد. این وضعیت، امکان بیشتری برای مداخلات کشورهای مرکز در کشورهای حاشیه فراهم می‌نمود و در عین حال، سبب می‌شد برخی زمینه‌های مساعد در کشورهای پیرامون برای برخی گروه‌های محلی پدیدار گردد تا مازاد اقتصادی فراوانی را از راه کنترل یا مدیریت روابط اقتصادی و سیاسی با دولت‌های مرکز به دست آورند. بنابراین، رفتار خارجی کشورهای پیرامونی، نوعی ویژگی کنش‌پذیرانه می‌یابد که نشانگر انفعال در برابر رفتارهای خارجی کشورهای مرکز یا متروپل و یا به تعبیر درست‌تر، کشورهای قدرتمند نظام بین‌المللی است. در این حالت، کشورهای حاشیه‌ای رانتیر در محاصره رفتارهایی قرار می‌گیرند که از سوی قدرتمندان نظام بین‌المللی بر آن‌ها اعمال می‌گردد. در عین حال، رعایت صوری قواعد بازی دموکراتیک در کشورهای رانتیر، به دلیل رانت جویی شدید نیروهای اجتماعی جیره خوار، مانع از بروز تحولی جدی در سازوکارهای اداره کشور (میرترابی، ۱۳۸۶: ۱۴۵) می‌شود و این امر، به طرزی فزاینده سبب انباشت انفعال در عرصه رفتار خارجی

کشور/ دولت تحصیل دار می‌گردد. در عرصه داخلی نیز، دولت تحصیل دار، هرگونه انتقاد و توصیه اجتماعی را توطئه مشتاقان قدرت تصور می‌کند و می‌کوشد به هر نحو ممکن، مخالفان در اولین سنگر، مغلوب شوند (نصری مشکینی، ۱۳۷۹: ۲۱۴). بنابراین، دولت/ کشور رانتیر گرفتار یک دور باطل تاریخی می‌گردد که نه نظام داخلی توان اصلاح سیاسی و اقتصادی می‌یابد و نه نظام بین‌الملل مبتنی بر تئوری تأمین امنیت تقاضا و عرضه انرژی، خواهان تغییر رفتار دولت/ کشور تحصیل دار می‌گردد. دستامد چنین وضعیتی، تداوم روابط خارجی به جای سیاست خارجی است که در عرصه رفتار خارجی رخ می‌دهد و در عرصه سیاست داخلی، فرصت‌های بسیار کمتری برای بروز و ظهور شکل مردم سالارانه نمایندگی دولت و مشارکت سیاسی وسیع‌تر که به توزیع عادلانه‌تری از درآمد و ثبات بیشتر و صنعتی شدن متوازن‌تر (کارشناس، ۱۳۸۲: ۳۴۱) می‌انجامد، پدیدار می‌سازد. شاید نظریه دولت رانتیر نتواند تبیین جامعی از مسائل و روندهای حاکم در کشورهای متکی به درآمدهای حاصل از رانت (شریعی، ۱۳۸۶: ۱۲۰) ارائه کند، ولی توان نظری و عملی خود را در توجیه بسیاری از کردارهای دولت رانتیر بروز داده است. به عنوان نمونه، به طرزی تجربی می‌توان با در نظر داشتن و پذیرفتن پیشاپیش تمایز میان دو مقوله روابط خارجی و سیاست خارجی، این نکته مهم را نشان داد که دولت‌های رانتیر، به طرزی اساسی، واجد ویژگی روابط خارجی در رفتار بدون مرزی اند تا سیاست خارجی. فهم تمایز میان دو مقوله روابط خارجی و سیاست خارجی در دولت/ کشورهای رانتیر اوپیک نشان می‌دهد که "سازمان منفعل اوپیک" (فرشادگهر، ۱۳۷۴: ۸۰) از درون و برون، آشفته و آسیب پذیر شده و توان تأثیرگذاری خود را از دست داده است. این امر در حالی است که باید دانسته شود که کشورهای خاورمیانه‌ای نفت خیز رانتیر، تا چه حد در راه اجرای انواع برنامه‌های عمرانی و تجدید حیات اقتصادی (لنچافسکی، ۱۳۴۲: ۷۸/ ۴۹) به نفت و سپس نفت و گاز، وابسته بوده و بدون درآمدهای حاصل از فروش آن، امکان رشد و توسعه نمی‌یافته‌اند. بنا به یک تعبیر، نفت، تغییری در بی‌ثباتی خلیج فارس و خاورمیانه، به

عنوان منطقه‌ای با ویژگی ثابت بی‌ثباتی، پدید نیآورده و این دو منطقه، به دلایلی آشنا، همچنان، منطقه‌ای بی‌ثبات‌اند (گروه ریامونت، ۱۳۷۸: ۹). اتکای دولت رانتیر به درآمدهای ناشی از فروش نفت و گاز هم استقلال عمل دولت از شهروندان را پدید می‌آورد و هم سبب کاهش توان استخراجی/بازتوزیعی دولت، نبود انگیزه برای فعالیت‌های مبتنی بر سیاست مدنی، شفاف نبودن هزینه‌های عمومی و گسترش فساد و ناکارآمدی دستگاه اجرایی و بوروکراسی می‌گردد. پیامدهای تداوم کارکردهای یک دولت اجاره‌دار به عرصه سیاست داخلی محدود نمی‌شود، بلکه به تدریج در عرصه رفتار برون مرزی دولت رانتیر نیز بروز می‌یابد و به جای فعال‌گرایی در عرصه محیط بین‌المللی، به انفعال روی می‌آورند و بیشتر به کنش‌پذیری مشغول می‌شوند تا تصمیم‌سازی و کنش‌گرایی.

### ب) سیاست خارجی / روابط خارجی

در مقوله سیاست خارجی چهار عمل اصلی صورت می‌گیرد که عبارتند از: شناخت محیط بین‌المللی که مبتنی بر فهم درست، به هنگام و فاقد معیارهای ارزش‌داورانه پیشینی است؛ تهیه نقشه کلان برای منافع ملی که عنوان آن استراتژی ملی است؛ تهیه طرح‌های عملیاتی برای تحقق استراتژی ملی که تاکتیک‌های اجرایی نام می‌گیرد؛ سازماندهی و هدایت نیروها برای تحقق طرح‌های عملیاتی که به آن دیپلماسی می‌گویند. طبق این تعریف، سیاست خارجی مجموعه اهداف، جهت‌گیری‌ها، روش‌ها و ابزارهایی است که یک حکومت در مقابل سایر واحدهای سیاسی بین‌المللی به منظور دستیابی به منافع ملی دنبال می‌کند. سیاست خارجی در نهایت سعی می‌کند بر رفتار و کردار سایر کشورها و در نتیجه بر کل نظام بین‌المللی تأثیر بگذارد، ضمن آن که متقابلاً، از محیط خارجی هم تأثیر می‌پذیرد. روند سیاست خارجی، گام‌ها و مراحل دارد که عبارتند از: شکل دادن به نظرات مربوط به منافع ملی و آن‌ها را به صورت اهداف و مقاصد مشخص درآوردن، تشخیص و تعیین عوامل مربوط به شرایط داخلی و

بین‌المللی که بر اهداف سیاسی کشور تأثیر می‌گذارند، تجزیه و تحلیل توانایی‌های کشور به منظور دستیابی به نتایج مطلوب، طرح یک نقشه یا استراتژی به منظور استفاده از توانایی‌ها و امکانات کشور برای مقابله با عوامل متغیر مؤثر در تعقیب اهداف ملی، دست زدن به اقدامات لازم برای کسب موفقیت، مرور و ارزیابی منظم پیشرفت‌هایی که در جهت دستیابی به نتایج مطلوب حاصل شده است (پلینو و آلتون، ۱۳۷۵: ۲۱). به تعبیری، سیاست خارجی، عبارت است از یک استراتژی یا رشته‌ای از اعمال و اقدام‌های از پیش برنامه‌ریزی شده توسط کارگزاران حکومتی که مقصود آن دستیابی به اهدافی معین در چارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی است. ولی مقوله روابط خارجی نشان از ماهیت دیگری است، زیرا هر آن چه از حیث ایجابی بر شمردیم، خصوصیات و صفاتی است که متعلق به عرصه سیاست خارجی است؛ ولی هر چه در باب جنبه‌های سلبی سخن پردازیم، نشان از وجود عرصه روابط خارجی است، زیرا مفهومی است که می‌توان بر آن معانی گوناگون حمل نمود: انواع مناسبات و تعاملات فراتر از مرزهای یک کشور در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و علمی، انواع پیوندها و تعاملات فاقد طرح‌های هادی یا برنامه‌های راهنما، انواع روابط خارجی فاقد سازماندهی راهبردی، انواع مناسبات فرامرزی فاقد زیر بنای مبتنی بر قدرت و برنامه‌ریزی بلند مدت، انواع تعاملات خارجی فاقد فهم مدون و پیشینی از حسابگری‌های مبتنی بر سود و زیان، انواع مناسبات خارجی منفعلانه، تأثیرپذیرانه و مبتنی بر لحظه و زمان خاص، و انواع مناسبات فرامرزی فاقد خزانه‌های فکری طرح ریز یا گروه محققان تصمیم ساز جوهره سیاست داخلی و خارجی عنصر تصمیم است. تصمیم را تظاهر یک جانبه اراده که دارای قدرت الزام است (آقا بخشی، ۱۳۷۶: ۱۰۵) نامیده‌اند. فضای تصویری و مفهومی که در آن از تئوری‌ها و برنامه‌ها، نکته‌ای استنتاج می‌شود و مبنای اخذ تصمیم قرار می‌گیرد، تصمیم سازی نامیده می‌شود. تصمیم سازی مبتنی بر دو رکن است: یک) شناخت درست، به هنگام و فاقد سوی گیری‌های ایدئولوژیک پیشین از تحولاتی که در اطراف ما می‌گذرد و می‌تواند مبنای

عمل و اراده پسینی ما قرار گیرد؛ دو) قدرت انجام آن چه در ذهنیات خود فراهم آورده‌ایم سبب می‌شود که یک عمل و اقدام با کمترین هزینه و بیشترین فایده در محیط بیرون از ذهن ما فرآوری شود. تصمیم سازی انطباق درست و کامل ذهن و عین است و از آن جا که عینیات می‌تواند هم ذهنیات ما را پدید آورد و هم شکل دهد؛ و از دیگر سو، از آن جا که ذهنیات می‌توانند بهره‌گیری درست و به هنگام از عینیات را رقم زنند، شاید بتوان تلقی کرد که فضای عمومی منجر به عمل تصمیم که از تطابق کامل شناخت و قدرت پدید می‌آید، همان پدیده‌ای است که آن را ساختن تصمیم نام نهاده‌ایم. فضایی که در آن صاحبان قدرت و صاحبان حکمت (سجاد پور، ۱۳۸۱: ۳۷) ضمن درک همدیگر، می‌توانند متفقاً و مشترکاً اقدام به فراهم آوردن زمینه‌های تصمیم کنند بیان دیگری از عمل تصمیم سازی است. در فضای تصمیم سازانه با واژه‌ها و عباراتی چون برنامه جامع، برنامه هادی، تئوری، خزانه‌های فکری، سیستم و ساختار مواجه می‌شویم که پرکننده شکاف ذهن و عین در عرصه نظام بین‌المللی است. رهنمودها و برنامه ریزی‌های کلی که در عین حال ارتباط دهنده چندین موضوع با محور اصلی است در کنار مجموعه نظام معرفت‌تعمیمی بشر که تئوری نام می‌گیرد (و اگر توده‌های مردم را فرا گیرد به نیروی مادی بدل می‌شود) توسط خزانه‌های فکری یا Think Tanks سبب می‌گردد که نقص شناخت همه جانبه و یا نقص در قدرت اجرایی پشتوانه ساز، مرتفع و فضای تصمیم سازانه مساعد فراهم گردد. (آقابخشی، ۱۳۷۶: ۷۶ و ۲۵۰ و ۴۲۵؛ و فرنیچ و ساورد، ۱۳۷۱: ۴۷۶ و ۵۰۶) ولی تصمیم‌گیری تلاشی است که عده‌ای از افراد یا ساختاری همبافت از افراد و گروه‌های درگیر در انتخاب اولویت‌ها، از بین امکانات، راه‌ها و شقوق مختلفی که در نیل به هدف وجود دارد به عمل می‌آورند. به عبارت دیگر، تصمیم‌گیری، جریانی فکری است که تصمیم‌گیرنده، انجام یک عمل را با در نظر گرفتن تمام جوانب بر می‌گزیند (آقابخشی، ۱۳۷۶: ۱۰۵). تصمیم‌گیری مبتنی بر سه سطح است: یک) تصمیم‌های استراتژیک که ماهیتی مفهومی دارند و پیامدهای بلند مدت را شامل می‌شوند و توسط مدیریت عالی اتخاذ می‌شود؛ دو) تصمیم‌های میانی که

ماهیتاً مشخص ترند و توسط رده‌های میانی مدیریت اخذ می‌شوند و عمدتاً تاکتیکی هستند؛ سه) تصمیم‌های عملیاتی که روزمرگی ماهیت آن‌هاست و پیامدهای کوتاه مدت دارند و توسط مدیران رده پایین اتخاذ می‌شوند (مانتانا، ۱۳۷۴: ۶۸). در مناسبات خارجی، تصمیم‌گیرندگان افرادی هستند که در هر کشور در مورد اتخاذ رفتارها و کردارها و اجرای آن، قدرت تصمیم‌گیری دارند. ولی باید مد نظر داشت که گرچه دولت‌ها نقش آفرینان اصلی در این زمینه هستند ولی واقع قضیه آن است که این انسان‌ها و افراد هستند که نقش تصمیم‌گیری را ایفا می‌کنند. افراد و نه موجودیت‌های انتزاعی و مجردی به نام دولت‌ها، مفهوم منافع ملی را تعریف و تفسیر می‌کنند، استراتژی‌ها را طراحی می‌نمایند، مسایل را دریافت و حل‌جی می‌کنند، برای اقدام و عمل تصمیم می‌گیرند و اقدامات انجام شده را مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهند (پلینو و آلتون، ۱۳۷۵: ۱۶ و ۱۷). تعریف تصمیم‌پذیری را رها می‌کنیم، زیرا در حالتی بدیهی می‌توان پذیرفت که بسیاری از کشورها کمتر قادر به درک و شناخت وقایع جهانی اند یا مایلند مطابق دیدگاه‌های ایدئولوژیک خود محیط نظام بین‌المللی را بشناسند و یا قدرت پیاده‌سازی آن‌چه را که در تصور خود دارند، ندارند و یا به علت محاصره‌های سیاسی و نظامی و تحریم‌های اقتصادی در حد بالا، مجبور می‌شوند تصمیم متخذه در محیط بیرونی خود را بپذیرند. نهادهای گوناگونی در تعیین سیاست خارجی کشورها دخیل می‌شوند. وزارت امور خارجه در هر کشور، ظاهری‌ترین نهادی است که همه آن‌ها را مشاهده می‌کنند و تصور می‌نمایند که تعیین مقومات روابط خارجی یک کشور با هموست؛ ولی رقبایی هم وجود دارد که عبارتند از: ارتش، وزیران اقتصادی، سرویس‌های اطلاعاتی، افراد ذی نفوذ نزدیک به بالاترین مقامات یک نظام سیاسی (هیل، ۱۳۸۷: ۱۲۳-۱۲۰). آن‌چه چراغ راهنما در تعیین سیاست خارجی کشورهاست، منافع ملی است که به خودی خود عبارت است از هدف اساسی و مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده‌ای که تصمیم‌گیرندگان یک دولت را در سیاست‌گذاری خارجی هدایت می‌کند. حیاتی‌ترین نیازهای یک کشور عبارتند از صیانت از خود،

استقلال، تمامیت ارضی، امنیت نظامی و رفاه اقتصادی. تصمیم‌گیری در سیاست خارجی نیازمند اطلاعات (اطلاعات جمع‌آوری شده به وسیله یک دولت درباره توانایی‌ها و مقاصد دیگر دولت‌ها) و تجزیه و تحلیل توانایی (ارزیابی سیستماتیک یک دولت از توانایی‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیکش به خاطر دستیابی به اهداف ملی اش) می‌باشد که روی هم رفته گام‌های مهم و بعدی روند اجرایی سیاست خارجی را رقم می‌زنند که از این قرارند: شکل دادن به نظرات مربوط به منافع ملی و آن‌ها را به صورت اهداف و مقاصد مشخص در آوردن، تشخیص و تعیین عوامل مربوط به شرایط داخلی و بین‌المللی که بر اهداف سیاسی کشور تأثیر می‌گذارند؛ تجزیه و تحلیل توانایی‌های کشور به منظور دستیابی به نتایج مطلوب، طرح یک نقشه یا استراتژی به منظور استفاده از توانایی‌ها و امکانات کشور برای مقابله با عوامل متغیر مؤثر در تعقیب اهداف ملی، دست زدن به اقدامات لازم برای کسب موفقیت، مرور و ارزیابی منظم پیشرفت‌هایی که در جهت دستیابی به نتایج مطلوب حاصل شده است (پلینو و التون، ۱۳۷۵: ۳ و ۴ و ۱۵ و ۲۱).

### پ) حوزه‌های همسایگی

صنعت نفت به عنوان پیش‌قراول صنایع مختلف از نظر جذابیت سرمایه‌گذاری در قرن گذشته، برتری خود را مدیون گرایش به بیرون‌از مرزهای ملی است. ویژگی جهانی بودن این صنعت بیشتر به واسطه پراکندگی منابع در مناطق جغرافیایی مختلف است؛ به ویژه در کشورهایی که خود کمتر سهمی از تکنولوژی پیچیده اکتشاف و استخراج نفت داشتند و تمرکز تکنولوژی در خارج از آن حوزه‌ها می‌باشد (بهروزی فر و نسیمی، ۱۳۸۵: ۱۳۳). این وابستگی تکنولوژیک و همچنین حساسیت و آسیب‌پذیری بازارهای عمده انرژی جهان در قبال متغیرهایی چون امنیت و استمرار عرضه، قیمت متغیر انرژی و ثبات کشورهای عرضه‌کننده (که بعضاً از حوزه تصمیم‌گیری و اختیار کشورهای دارای منابع انرژی نیز خارج است)، موجبات پیدایش وضعیتی در روابط کشورهای

انرژی خیز (با خصوصیت دولت رانتیر) با کشورهای صنعتی عمده و غالباً وارد کننده پدید آورده که بیش از آن که عامل مذکور متغیر مهمی در توسعه و رشد این گونه کشورها محسوب شود، به مانع و رادعی در این امر مبدل شده است.

### ۱. خط لوله صلح (IPI)

خط لوله صلح، در واقع، یک طرح انتقال گاز است که می‌بایست گاز ایران را به پاکستان و از طریق پاکستان، به هند منتقل کند. این طرح را به این دلیل خط لوله صلح گفته‌اند که با پیوند زدن بخشی از اقتصاد کشورهای هند و پاکستان به عنوان کشورهایی که تاکنون چندبار با هم جنگیده‌اند، آن‌ها را به سمت صلح هدایت می‌کند؛ یعنی این طرح با ایجاد و حفظ اشتراکات اقتصادی، صلح را به ارمغان خواهد آورد (رحیمی، ۱۳۸۷: ۲۰). هر چند در متون مربوط به انرژی به اختصار IPI که مخفف نام سه کشور ایران، پاکستان و هند است، ذکر می‌شود. پس از اروپای باختری، بزرگ‌ترین بازار گاز ایران از راه خط لوله، بازار هند و پاکستان است. بر پایه پیش بینی‌ها، مصرف گاز هند در دو دهه آینده، به علت نیاز نیروگاه‌های برق و ملاحظات زیست محیطی افزایش چشمگیری خواهد داشت. پاکستان نیز پس از هند، بزرگ‌ترین کشور همسایه خواهان گاز ایران است. در نگاهی کلی به لحاظ ذخایر عظیم گاز در مناطق آسیای مرکزی، خلیج فارس و قفقاز و قرار گرفتن ایران در مرکز بازار تولید و مصرف، در قیاس با دیگر کشورهای دارنده گاز طبیعی، اقتصادی ترین، امن ترین و نزدیک‌ترین پل ارتباطی برای صادرات گاز این کشورها به بازارهای مصرف جهان به شمار می‌رود (همان، ۲۱). تاریخ دقیقی برای طرح بحث صادرات گاز ایران به شبه قاره هند وجود ندارد. شاید بتوان طرح ابتدایی این بحث را به سال ۱۹۷۹ پیوند زد. اما، دور جدید بحث صادرات گاز ایران به هند، در اوایل دهه ۹۰ میلادی آغاز شد که با کشف ذخایر عظیم گاز طبیعی پارس جنوبی در سال ۱۹۸۸، تلاش‌های ایران نیز برای افزایش صادرات گاز به صورت LNG یا انتقال گاز از راه احداث خطوط لوله به بازارهای

مصرف جهان، تشدید گردید. مذاکرات پیرامون پروژه احداث خط لوله ایران/ پاکستان/ هند عملاً از سال ۱۹۹۴ آغاز شد. بر اساس این طرح، طول خط لوله گاز ایران به هند از مسیر خشکی، ۲۷۷۵ کیلومتر خواهد بود که ۱۱۱۵ کیلومتر آن در ایران، ۷۶۰ کیلومتر در پاکستان و ۹۰۰ کیلومتر در هند خواهد بود و در ابتدا، روزانه ۶۰ میلیون مترمکعب را به پاکستان و هند منتقل می‌کند. بر اساس برنامه پیش بینی شده، ظرفیت این خط لوله، به ۱۵۰ میلیون مترمکعب در روز افزایش خواهد یافت. مدت پیشنهادی برای امضای قرارداد این پروژه، ۲۵ سال است که تا پنج سال دیگر نیز، قابل تمدید است. از سال ۲۰۰۰ میلادی، جلسات سران کشورهای هند، پاکستان و ایران برای بررسی ابعاد پروژه ساخت خط لوله صلح به طور منظمی پیگیری و از سال ۱۳۸۵ جدی‌تر شده است. نشست سه جانبه مقامات نفتی ایران، پاکستان و هند، در اواسط مرداد ۱۳۸۵، در دهلی نو برگزار شد تا در مورد مسایل مربوط به خط لوله صلح، به ویژه قیمت گاز، به بحث و گفتگو پردازند. مقام‌های عالی رتبه سه کشور نتوانستند در این مذاکره دو روزه به راهکار قیمت گذاری مورد توافق هر سه طرف دست یابند و مقرر شد تا کار قیمت گذاری، به شرکت‌های بین‌المللی واگذار شود. ایران خواهان تغییر قیمت گاز خود، بر پایه ضربی از قیمت نفت برنت، به علاوه دریافت ۱/۲ دلار، به ازای هر میلیون B.T.U بابت هزینه‌های ثابت بود. چنانچه قیمت نفت برنت ۶۰ دلار باشد، قیمت گاز ایران ۷/۲ دلار برای هر میلیون B.T.U خواهد بود. اما هند حاضر نبود بیش از ۴/۲۵ دلار برای هر میلیون B.T.U گاز ایران بپردازد (هفته نامه اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران و انگلیس؛ ۱۸ مرداد ۱۳۸۵). در خرداد ماه ۱۳۸۶، مذاکرات خط لوله در تهران برگزار شد. اما اختلاف نظر درباره نحوه قیمت گذاری باعث شد تا ادامه مذاکرات در ماه بعد در دهلی نو پیگیری شود. میان مقام‌های هند و پاکستان در تیرماه ۱۳۸۶ و در ششمین نشست خط لوله در دهلی نو، به منظور رفع اختلافات موجود بر سر هزینه‌های ترانزیت پرداختی دهلی نو به اسلام آباد، برای دریافت گاز ایران از طریق خاک پاکستان، تبادل نظر شد که به نتیجه نرسید و پس از

مدت‌ها بحث و مذاکره پیرامون طرح انتقال گاز ایران به هند، کار بدانجا رسید که مذاکرات سه جانبه این قرارداد، در چندین مورد، بدون حضور هند و به صورت دوجانبه برگزار گردید. مذاکرات ایران و پاکستان در سی‌ام مهر ماه ۱۳۸۶ در اسلام‌آباد برگزار شد و دو کشور به تفاهم نهایی نزدیک شدند. آن‌گاه، هیأت مذاکره‌کننده ایرانی، بار دیگر در آبان ماه ۱۳۸۶ به پاکستان سفر کرد. هیأت‌های ایرانی و پاکستانی، پس از مذاکرات فنی لازم در متن قرارداد، به ویژه در بخش قیمت‌ها، گفتگوها را نهایی نمودند و متن قرارداد امضا شد. نشست بعدی در آبان ماه ۱۳۸۶ در تهران صورت گرفت. پس از سه روز مذاکرات فشرده، متن قرارداد خط لوله صلح نهایی شد و یک هفته بعد مذاکراتی بین هیأت‌های ایرانی و پاکستانی در اسلام‌آباد برگزار شد. بحران‌های اخیر انرژی و افزایش بی‌سابقه نفت در بازارهای جهانی، دو کشور هند و پاکستان را دوباره بر سر میز مذاکره کشاند. این دو کشور، در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۸۷، به توافقاتی در زمینه حق ترانزیت گاز دست یافتند و توافق کردند که کار لوله گذاری را از سال ۲۰۰۹ میلادی آغاز کنند. اما جدای از مباحث فنی و اقتصادی فوق که در اطلاع مذاکرات و ایجاد موانع یا مشوق‌هایی در دستیابی به توافق نهایی بین کشورهای ذینفع مؤثر بوده است، نقش قدرت‌های جهانی و منافع و علایق اقتصادی، سیاسی و استراتژیک آن‌ها در این باره، شایان ذکر است. در حالی که روسیه موافق کشورهای غربی در توقف ایران در غنی‌سازی اورانیوم می‌باشد، اما از برنامه هسته‌ای ایران با ارائه فناوری هسته‌ای غیرنظامی، کارشناسان موشکی، و سیستم‌های موشکی زمین به هوا در دفاع از تأسیسات هسته‌ای این کشور حمایت به عمل آورده است. کرملین امیدوار است که خط لوله صلح باعث کاهش رقابت چین و روسیه بر سر گاز آسیای مرکزی شود و طرح خط لوله ترکمنستان/افغانستان/پاکستان/هند [TAPI] را عقیم بگذارد (Cohen, 2008: p3). در واقع، روسیه نگاهی استراتژیک و اقتصادی به ایران دارد. این کشور از طریق بی‌ثباتی منطقه‌ای، خواهان افزایش قیمت نفت می‌باشد. نظام سیاسی ایران نیز به واسطه قیمت بالای نفت و گاز، درآمد بیشتری کسب می‌نماید

و می‌تواند ناکامی‌های اقتصادی خود را پوشش دهد. بنا به گزارش مؤسسه تحقیقاتی انرژی کمبریج، هر افزایش یک دلاری در قیمت نفت، باعث کسب نه صد میلیون دلار در سال برای ایران خواهد شد. در کل، روسیه منافع و علاقه خود را به خط لوله صلح به شکل مقاطعه کار / سرمایه گذار نشان داده است. این خط لوله برای این کشور، به منزله ابزاری جهت توسعه دستیابی تجاری و استراتژیک به پاکستان، هند و چین می‌باشد (ibid: p.10). چین بنا به احتیاج خود برای تأمین گاز بیشتر جهت اقتصاد رو به پیشرفت خود از توسعه خط IPI حمایت می‌کند. از نگاه چین، ایران یک منبع حیاتی نفت و گاز و نقطه مهمی در استراتژی این کشور در توسعه مسیرهای روگذر حمل انرژی و کاهش وابستگی چین به مسیرهای دریایی تحت سلطه آمریکا می‌باشد. به مانند روسیه، چین و ایران متمایل به کاهش نفوذ آمریکا در منطقه می‌باشند. هر چند چین، مانند آمریکا به تثبیت یا کاهش قیمت انرژی متمایل است (Keefer Douglas, Nelson, 2006, P.39) شاید در بین قدرت‌های تأثیرگذار بر پیشرفت یا عدم پیشرفت خط لوله صلح، بتوان آمریکا را مؤثرترین و بانفوذترین کشور تلقی نمود. سیاستگذاران آمریکایی معتقدند که اگر خط لوله صلح پیش رود، رژیم ایران به مقاومت در برابر خواست جامعه بین‌الملل تشویق خواهد شد و تسلیحات هسته‌ای خود را پیش خواهد برد و از تروریسم حمایت خواهد کرد (Cohen: 2008: 1). علاوه بر قانون تحریم لیبی و ایران (ILSA) که در دوره ریاست جمهوری کلینتون به تصویب کنگره رسید، دولت بوش نیز در منزوی نمودن برنامه هسته‌ای ایران و اتهام حمایت از تروریسم به شدت با خط لوله پیشنهادی مخالف بود. در سال ۲۰۰۶ م، سفیر آمریکا، استیو مان، عنوان داشت که کشور متبوعش از خطوط لوله متعدد از دریای خزر حمایت می‌نماید، ولی با هرگونه خط لوله‌ای که از ایران عبور کند، مخالف می‌باشد. همچنین آمریکا این قانون را که هر کشوری که سالانه بیش از ۲۰ میلیون دلار در صنعت نفت و گاز ایران سرمایه گذاری کند، شامل تحریم آمریکا می‌شود، به پاکستان و هند گوشزد کرده است (www.mit.edu/cis/editorspick\_maleki07\_audit). به گفته آقای نژاد حسینیان، قائم

مقام سابق وزارت نفت ایران، به نظر می‌رسد تمام تلاش آمریکا در مخالفت با این پروژه، در جهت تأمین هر چه بیشتر منافع هند و پاکستان و به حداقل رساندن منافع جمهوری اسلامی ایران در این قرارداد است. آمریکایی‌ها چندین بار اذعان کرده‌اند که با وجود مخالفت با فروش نفت و گاز ایران، مطمئن هستند که برای هند و پاکستان جایگزین بهتری وجود ندارد. با این حال، با وجود ماهیت روشن هر دو دولت هند و پاکستان و مواضع آن‌ها در همکاری با آمریکا در صحنه بین‌المللی، آمریکایی‌ها به هر بهانه‌ای، دوباره مخالفت خود را با اجرای این پروژه اعلام می‌کنند تا بهانه دیگری برای کسب امتیازات بیشتر توسط هند و پاکستان از ایران (نژاد حسینیان، ۱۳۸۶: ۲۳) به دست آید. به هر حال به نظر می‌رسد پیشرفت خط لوله صلح، بستگی به توازن روابط دوجانبه بین چهار کشور ایران، پاکستان، هند و آمریکا دارد. آن چه مسلم است این که هر یک از این چهار کشور، اهداف متفاوتی را در قبال این پروژه مدنظر دارند (Temple, 2006: 31). یکی از نکات بارز پروژه خط لوله صلح که مؤید وجود روابط خارجی، و نه سیاست خارجی، در دولت‌های رانتیر می‌باشد آن است که به‌رغم منافع اقتصادی این پروژه، جایگاه و موقعیت بی‌نظیر ایران در منطقه و نیاز روزافزون کشورهای خواهان گاز ایران (هند و پاکستان و احتمالاً چین) که می‌تواند اهرم مؤثری در اجرای اهداف و منافع ملی ایران در عرصه سیاست خارجی قلمداد گردد، به نظر می‌رسد تحت تأثیر جو منازعه آمیز روابط ایران با نظام حاکم جهانی، به شدت به امری سیاسی تبدیل شده و حتی منجر به نوعی امتیازدهی به قدرت‌های منطقه‌ای چون پاکستان، هند و چین گردیده است؛ امری که ممکن است هزینه را از فواید متصور آن افزون بخشد. با توجه به بالا رفتن شدید قیمت نفت و گاز در سال‌های اخیر، به نظر نمی‌رسد که امضای این قرارداد دستاوردی افتخارآمیز باشد. قراردادی که کشور را برای ۲۵ سال متعهد به فروش گاز با فرمول قیمتی ارزان می‌کند. یعنی ۳۲ درصد ارزان‌تر از قیمت فروش به ترکیه که قرارداد آن حدود ۲۰ سال پیش امضاء شده است (نژاد حسینیان، ۱۳۸۶: ۲۰).

## ۲. حوزه دریای مازندران

دریاچه مازندران بزرگ‌ترین دریاچه جهان است که در شمال کشورمان واقع شده و بین پنج کشور ساحلی آن، ایران، ترکمنستان، قزاقستان، روسیه و آذربایجان محصور است. برحسب رابطه میان قدرت ایران و میزان تأثیرگذاری / تأثیرپذیری آن بر تحولات دریای خزر چهار دوره قابل ذکر است: الف) دوران سیادت ایران در خزر؛ ب) دوران افول قدرت ایران و آغاز تفوق روسیه؛ ج) دوران قبل از فروپاشی شوروی؛ د) دوران پس از فروپاشی شوروی. (دمیرچی لو، ۱۳۸۶/۸۷: ۲۹) فروپاشی شوروی و پدیدار شدن چهار کشور روسیه، قزاقستان، ترکمنستان و آذربایجان به جای شوروی موجب افزایش تعداد کشورهای ساحلی و طرح دیدگاه‌ها و نظرات متفاوتی راجع به رژیم حقوقی حاکم بر دریای خزر شد. گرچه اختلاف نظرهای اولیه، بیشتر ناشی از فضای حاکم بر تسلط دیدگاه روسیه به عنوان دولت جانشین شوروی و نفوذ این دولت بر سه جمهوری تازه استقلال یافته دیگر بود، لیکن با اکتشاف حوزه‌های جدید نفت و گاز در مناطق مختلف دریای مازندران، رقابت و منازعات بر سر چگونگی نحوه تقسیم مناطق مختلف این دریا شدت گرفت. منابع انرژی دریای خزر که در طول سال‌های گذشته به طور فزاینده‌ای در مورد میزان آن اغراق شده، برای کشورهای ساحلی از اهمیت بسیار برخوردار است. کشورهای ساحلی دریای خزر با مشکلات نظام اقتصاد یکپارچه دوران برنامه‌ریزی متمرکز دست به گریبان هستند، آن‌ها منافع انرژی این دریاچه و انتقال آن به بازارهای جهانی را دارای چشم اندازه‌های جالب توجه و امیدبخش یافته‌اند (کولایی، ۱۳۸۶/۸۷: ۴۸). عوامل فوق باعث شدند تا سه دیدگاه حداکثری، حداقلی و میانه، راجع به چگونگی تقسیم و رژیم حقوقی حاکم بر دریای خزر در کشورهای همسایه آن در مواجهه با یکدیگر قرار گیرند. در حالی که ایران بر اساس اسنادی همچون موافقتنامه‌های ۱۹۲۱م. و ۱۹۴۰م. با شوروی سابق، قایل به تفسیری مبنی بر سهم مساوی ایران و شوروی در بهره برداری از منابع موجود در دریای خزر بود و بنا به اصل جانشینی دولت‌ها و همچنین بیانیه آلماتی که بر

اساس آن کشورهای ترکمنستان، قزاقستان و آذربایجان خود را متعهد به تعهدات شوروی می‌دانستند، همچنان قائل به سهم ۵۰ درصدی از این دریاچه بود، اما موافقتنامه‌های دو جانبه میان چهار کشور ساحلی خزر به استثنای ایران، حاکی از شکل‌گیری رژیم جدیدی بود که نه تنها دیدگاهی خوشبینانه و سهمی ۲۰ درصدی (مشاع) را برای ایران در نظر نمی‌گرفت، بلکه جایگاه ایران را به حداقل ممکن تنزل (دیدگاه حداقلی) می‌داد. در این رابطه به واسطه روابط ویژه سه کشور ترکمنستان، قزاقستان و آذربایجان با روسیه و عدم حمایت قدرت‌های فرامنطقه‌ای و احیاناً مخالفت آن‌ها با دیدگاه‌های ایرانی، هیچ‌گونه حمایتی از مواضع دولت ایران در نشست‌ها و مذاکرات رژیم حقوقی خزر در طول سالین گذشته به عمل نیامد. از طرف دیگر، رقابت بازیگران خارجی با تلاش کشورهای ساحلی برای کسب مزایای بیشتر از انتقال انرژی این دریاچه درهم آمیخت. با بالا رفتن بهای نفت در سال ۲۰۰۵ توجه بیشتری نسبت به این موضوع ایجاد شد. امتیازات سیاسی / اقتصادی انتقال نفت از کشورهای پیرامون که برای هر یک از آنان آینده نویدبخش جالبی را ارائه کرده، بر شدت و وسعت رقابت‌ها افزوده است (kalicki, 2000, p:120) در حالی که از بین ۵ مسیر انتقال انرژی دریای خزر یعنی مسیر غربی از طریق ترکیه و گرجستان به اروپا، مسیر شمالی از طریق دریای سیاه و با حمایت روسیه، مسیر شرقی به چین، مسیر جنوب شرقی شامل ترکمنستان / افغانستان / پاکستان و مسیر جنوبی از طریق ایران به تمام نقاط دنیا، چهار مسیر اول به دلایل اقتصادی / سیاسی / امنیتی به صرفه نمی‌باشد، این فقط مسیر جنوبی یعنی ایران است که تمام مزایای انتقال منابع انرژی را از حوزه خزر به خلیج فارس و دریای عمان یا شرق آسیا دارا می‌باشد (اطاعت ۱۳۸۷/۸۸: ۱۴).

امتیازات ایران را می‌توان در سه بعد موقعیت جغرافیایی مناسب، خط لوله و زیرساخت‌ها و دارا بودن منابع غیرنفت و گاز دانست. به‌رغم دورنمای مطلوب ترسیم شده، ایران برای رسیدن به منافع خود برای انتقال منابع انرژی خزر به بازارهای جهانی با چالش‌ها و موانع منطقه‌ای روبروست. این موانع عبارتند از: ضعف و بی‌ثباتی

سیاسی/ اقتصادی و مستقل نبودن کشورهای انرژی خیز منطقه در تصمیم‌گیری هایشان، استراتژی‌های ایران ستیز آمریکا و اسرائیل، رقابت جدی ترکیه و روسیه با ایران در تسلط بر مسیرهای صدور انرژی منطقه و در نهایت ضعف سیاست خارجی ایران در مواجهه با چالش‌های یاد شده (همان، ۱۵). ایالات متحده آمریکا از مسیرهای عبور دریای خزر برای نفت و گاز آسیای مرکزی به عنوان جانشین برای عبور خطوط لوله ایران حمایت کرده است. از دیدگاه ژئوپلیتیک آمریکا، ظرفیت‌های بالقوه جغرافیایی ایران، به عنوان تنها کشور ارتباط دهنده دو انبار تأمین کننده انرژی قرن ۲۱ یعنی خلیج فارس و خزر، امکان به دست آوردن نقش عمده‌ای در ژئوپلیتیک جهانی قرن بیست و یک را در اختیار ایران می‌گذارد و این امکان باید خنثی شود تا امنیت منطقه‌ای و جهانی مورد تفسیر ایالات متحده، حفظ شود. در این میان خط لوله باکو/ جیحان را باید سیاسی‌ترین خط لوله نفت جهانی و نماد حاکمیت سیاست بر اقتصاد دانست که با حمایت سیاسی و مالی گسترده آمریکا تنها برای حذف ایران از بازار انتقال انرژی منطقه ساخته شده است. برخلاف خط لوله صلح که نوعی ناهماهنگی میان سیاست‌های دو قدرت روسیه و آمریکا در این باره وجود داشت، در حوزه انرژی خیز خزر و نقش ایران در انتقال آن، روسیه نیز با دلایلی متفاوت، لیکن همسو با آمریکا، مخالف حضور جدی ایران در این عرصه می‌باشد. به محض آمادگی ایران در عرضه گاز از طریق خط لوله ناباکو، مقامات روسیه شامل رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر این کشور، در ممانعت ایران جهت مشارکت، کوشیده‌اند. این در حالی است که به دلیل ابهام در تأمین گاز خط ناباکو توسط ترکمنستان و قزاقستان، اروپا چشم به ایران به عنوان منبع گاز طبیعی دارد. خط لوله ناباکو، موقعیت استراتژیک روسیه را به عنوان تأمین کننده گاز اروپا به خطر خواهد افکند، چون مسیر دیگر صادراتی در جنوب خزر گشوده خواهد شد که رقیب روسیه می‌گردد و گاز خزر را به اروپا می‌رساند. نیاز مصرفی اروپا به گاز روسیه، سالانه در حدود ۴۱ درصد می‌باشد. بنابراین، استراتژی روسیه، انسداد هرگونه مسیر جنوبی یا غربی خطوط صادراتی

می‌باشد که تحت کنترل روسیه نباشد (Cohen, 2008: p9). ضلع سوم قضیه انتقال انرژی حوزه خزر، به عدم انسجام نظری و عملی در سیاست خارجی ایران برمی‌گردد. در طول سال‌های اخیر، سیاست ایران در اورآسیای مرکزی متأثر از شرایط پس از جنگ و محدودیت‌های بین‌المللی جدید باقی مانده است. ایران در این سال‌ها به خاطر نیاز به فن‌آوری‌های نظامی و غیرنظامی و رأی روسیه در نهادهای بین‌المللی، از هر اقدامی که وضع موجود را به چالش کشاند، خودداری کرده است. بخش مهمی از این مسأله ناشی از فقدان یک تعریف روشن از نقش دولت ایران در منطقه است (کریمی، ۸۶/۸۷: ۸۴). از طرف دیگر، با وجود این که ایران از لحاظ تأثیرپذیری از تحولات منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، تأثیرگذاری بر آن‌ها و نیز نزدیکی جغرافیایی، جزئی طبیعی و جغرافیایی از آن است، اما کشورهای منطقه، ایران را به عنوان بخشی از منطقه به حساب نیاورده‌اند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴: ۸۶). در مجموع می‌توان سیاست ایران را در منطقه بیشتر تدافعی، محتاطانه، خواهان حفظ وضع موجود و حرکت در محدوده سیاست خارجی روسیه دانست و کمتر ابتکار عملی را می‌توان در آن مشاهده نمود. مقایسه‌ای میان عملکرد اقتصادی و فرهنگی ایران و ترکیه به خوبی این وضع را نشان می‌دهد. از این رو، جهت بهره‌مندی از اوضاع و احوال و فرصت‌های موجود در منطقه به نظر می‌رسد که بایستی تحولاتی در استراتژی و سیاست‌های ایران در این حوزه حادث گردد. این راهکارها می‌تواند شامل تلاش هرچه بیشتر ایران در حرکت از مرحله صادرات خام انرژی به سوی سرمایه‌گذاری در بخش‌های بالادستی نفت و گاز، ارتقای قدرت چانه‌زنی و داشتن ابتکار در ایجاد رابطه با کشورهای آسیای مرکزی، رفتار هوشمندانه ایران در مواجهه با برخی درگیری‌های قومی و مذهبی جمهوری‌های استقلال یافته، ارتقاء سطح توان در بهره‌برداری از فرصت روابط متغیر و گاه ناپایدار روسیه با جمهوری‌های آسیای مرکزی، و حرکت هوشمندانه ایران در تنظیم روابط با روسیه به عنوان بازیگر و رقیب عمده منطقه‌ای باشد (متقی، ۱۳۸۶: ۱۴۵/۱۴۳).

### ۳. حوزه خلیج فارس (پارس جنوبی)

منطقه خلیج فارس یکی از مهم‌ترین قطب‌های تأمین نفت دنیا در نیمه دوم قرن بیستم می‌باشد و پیش‌بینی می‌شود که در نیمه نخست قرن بیست و یکم با کاهش و یا پایان پذیرفتن ذخایر نفتی سایر نقاط جهان از جمله آلاسکا و دریای شمال، بر موقعیت و جایگاه راهبردی و ژئواکونومیک این منطقه افزوده شود. در بین مناطق تولیدکننده نفت و گاز، منطقه خلیج فارس با داشتن ۶۳ درصد از ذخایر نفت و ۴۰ درصد از ذخایر گاز جهان، بالاترین میزان اهمیت استراتژیک از لحاظ ذخایر نفت و گاز را به خود اختصاص داده است (خادم، ۱۳۸۴: ۷۵). امروزه کشورهای بلوک غرب به ویژه آمریکا، منطقه خلیج فارس را شاه‌رگ حیاتی خود می‌دانند تا جایی که برژینسکی، مشاور امنیت ملی آمریکا در زمان کارتر در کتاب «قدرت و اصول» خود در این مورد می‌نویسد: در آخرین گزارش سالانه کارتر به کنگره آمریکا، اساس سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس روشن شده و این سیاست از طرف جایگزین وی (ریگان) هم پذیرفته شده است. بر مبنای این سیاست امنیت آمریکا با امنیت سه منطقه حساس و استراتژیک جهان یعنی اروپای باختری، خاور دور، و خاورمیانه که خلیج فارس را نیز در بر می‌گیرد پیوند خورده است. میادین مشترک نفتی کشور ایران در منطقه خلیج فارس شامل هشت میدان و در مجاورت میادین کشورهای عربستان سعودی، امارات متحده عربی (ابوظبی، دبی، شارجه)، کویت و قطر قرار دارند. در حوزه انرژی گاز، ایران در منطقه با رقیبی چون قطر روبه‌روست که سومین ذخایر گازی جهان را پس از روسیه و ایران در اختیار دارد و با برخورداری از سرمایه‌گذاری‌های عظیم و مشارکت‌های بین‌المللی یکی از بازیگران عمده صحنه بازار گاز به شمار می‌رود. قسمت اعظم ذخایر گاز طبیعی قطر در میدان North Field که بزرگ‌ترین حوزه گازی شناخته شده جهان و مشترک با میدان گازی پارس جنوبی ایران است، قرار دارد. اگرچه ایران بیشترین میزان ذخایر خود را در میدان گازی پارس جنوبی دارد که با کشور قطر مشترک است، اما این کشور با بهره‌برداری سریع از میدان پارس جنوبی،

گوی سبقت را در این عرصه از ایران ربوده است. قطر برداشت خود را در سال ۱۹۹۲ یعنی ده سال زودتر از ایران آغاز کرده، از این رو در سال‌های اخیر رقابت تنگاتنگی میان ایران و قطر شکل گرفته که در حال گسترش است (یوسفی لیمایی، ۱۳۸۴: ۱۴۳). به نظر کارشناسان انرژی، رقابت ایران و قطر بر سر این میدان گازی باعث متضرر شدن دو طرف می‌شود. به طوری که در این حالت تنها کشورهای خارج از منطقه با تشدید رقابت میان دو کشور ایران و قطر برای خرید هرچه ارزان‌تر گاز تلاش می‌کنند و در این راه، تنها آن‌ها هستند که سود سرشاری را از گاز ارزان می‌برند. برخی از کارشناسان قیمت گاز را بیش از این میزان می‌دانند و پیشنهاد می‌کنند که ایران و قطر یک شرکت مشترک برای بهره برداری اشتراکی از میدان پارس جنوبی ایجاد کنند. با تشکیل شرکت مشترک ایرانی/قطری می‌توانند از دخالت دیگر کشورها در این طرح‌ها جلوگیری نمایند و سودی که اکنون آن‌ها به دلیل گاز ارزان قیمت، نصیب خود می‌کنند، می‌تواند نصیب هر دو کشور شود.

## دستاورد

جمهوری اسلامی ایران با دارا بودن ذخایر غنی نفت و گاز (انرژی) چه به لحاظ پتانسیل موجود و چه به عنوان یکی از عرضه کنندگان اصلی آن در بازارهای جهانی انرژی، بیش از آن که قادر باشد از این امتیاز جهت تأثیرگذاری در صحنه سیاست خارجی خود با سایر واحدهای نظام بین‌الملل، بهره‌گیری کند و نقش فعال و سازنده‌ای در تحولات منطقه ایفا نماید، بیشتر تابع نفوذ تصمیمات محیط پیرامون خود شده و در نتیجه، برخوردی انفعالی با حوادث و تحولات خارجی داشته است. حوزه‌های مهم انرژی ایران (ذخایر/عرضه) یعنی دریای مازندران، خلیج فارس (پارس جنوبی)، و شرق آسیا (خط لوله صلح) از عمده‌ترین مواردی هستند که بیانگر نفوذپذیری/تأثیرپذیری سیاست‌های داخلی از تحولات فرامرزی می‌باشند. ❖

## منابع

- آقا بخشی، علی (۱۳۷۶) فرهنگ علوم سیاسی، تهران: مرکز مدارک و اطلاعات علمی ایران، چاپ سوم.
- اشتریان، کیومرث (۱۳۸۳) "حفره‌های تاریک تصمیم‌گیری در سیاست‌گذاری عمومی و ریشه‌های رانت جویی از دیدگاه‌های ساخت دیوانی در ایران"، فرهنگ اندیشه، سال ۳، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۸۳، صص ۵۱/۳۹.
- اطاعت، جواد؛ نصرتی، حمیدرضا (۱۳۸۷/۸۸) "ایران و خطوط انتقال انرژی حوزه خزر"، دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم، شماره ۳.
- بهروزی فر، مرتضی؛ نسیمی، همایون (۱۳۸۵) "خلیج فارس، محور امنیت عرضه انرژی جهان"، بررسی‌های اقتصاد انرژی، سال دوم، شماره ۳.
- پلینو، جک. سی؛ آلتون، روی (۱۳۷۵) فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه حسن پستا. تهران: فرهنگ معاصر.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۸) دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۴) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه ای، تهران: وزارت امور خارجه.
- حشمت زاده، محمدباقر (۱۳۷۹) ایران و نفت: جامعه شناسی سیاسی نفت در ایران (۷۵-۱۳۵۷)، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- خادم، فاضله (۱۳۸۴) "رویکرد آمریکا به خلیج فارس و سیاست‌های این کشور در منطقه"، بررسی‌های اقتصاد انرژی، سال اول، شماره ۲.
- خلعتبری، فیروزه (۱۳۵۶) اقتصاد نفت، تهران، دانشگاه ملی ایران.
- خواجه پورخوبی، بیژن (۱۳۸۶) "وزارت نفت در دولت نهم: تحریر محل نزاع"، گفتگو، شماره ۴۹، مرداد ۱۳۸۶، صص ۷۱/۶۱.
- دمیرچی لو، مجتبی (۱۳۸۶/۸۷) "نگاه ایرانی به سیر تحولات رژیم حقوقی دریای خزر"، دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال اول، شماره ۱.

- ذوقی، ایرج (۱۳۸۱) *مسائل اقتصادی و سیاسی نفت ایران، تهران، پازنگ، چاپ ششم.*  
 رحیمی، غلامعلی (۱۳۸۷) "خط لوله صلح: فرصتها و چالشها"، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۴۹/۲۵۰.*
- سجادپور، سید محمد کاظم (۱۳۸۱) *سیاست خارجی ایران: چند گفتار در عرصه‌های نظری و عملی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه .*  
 شریعتی، شهروز (۱۳۸۶) "چیستی و کاستی نظریه دولت رانتیر"، *راهبرد یاس، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۸۶، صص ۱۰۴/۱۲۲.*
- شکاری، عبدالقیوم (۱۳۷۹) *نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.*
- عباسپور، مجید [ و دیگران ] (۱۳۷۶) *نقش بخش انرژی در توسعه اقتصادی کشور، تهران، معاونت امور اقتصادی وزارت امور اقتصادی و دارایی.*
- فرشادگهر، ناصر (۱۳۷۴) *بررسی قدرت اویک در سیاست جهانی نفت، تهران، دانشگاه امام حسین.*
- فرنج، درک و ساورد، هئیر (۱۳۷۱) *فرهنگ مدیریت، ترجمه محمد صائبی، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی .*
- کارشناس، مسعود (۱۳۸۲) *نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران، گام نو.*
- کارشناس، مسعود؛ حکیمیان، حسن (۱۳۸۴) "نفت، تنوع اقتصادی و فرآیند دموکراتیک در ایران"، *گفتگو، شماره ۴۵، بهمن ۱۳۸۴، صص ۴۹/۷۷.*
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۶/۸۷) "ایران و اورآسیای مرکزی"، *مطالعات اورآسیای مرکزی، سال اول، شماره ۱.*
- کولایی، الهه (۸۷/۱۳۸۶) "ژئوپلیتیک انتقال نفت از قفقاز"، *دوفصلنامه اورآسیای مرکزی، سال اول، شماره ۱.*
- گروه ریامونت (۱۳۷۸) *نفت و سیاست در خاورمیانه، ترجمه و اقتباس فریدون برکشلی، تهران، قومس.*
- لنچافسکی، جرج (۱۳۴۲) *نفت و دولت در خاورمیانه، ترجمه علینقی عالیخانی، تهران، اقبال.*
- مانتانا، پاتریک (۱۳۷۴) *فرهنگ فراگیری دانش مدیریت، ترجمه سهراب خلیلی، تهران: یادواره کتاب .*
- متقی، ابراهیم؛ همت خواه، مریم (۱۳۸۶/۸۷) "جایگاه ایران در بازار انرژی آسیای

مرکزی"، دو فصلنامه مطالعات اورآسیای مرکزی، سال اول، شماره ۱.  
 موسوی، میرطیب (۱۳۸۴) مسایل سیاسی اقتصادی جهانی نفت، تهران، مردم سالاری.  
 موسوی، میرطیب؛ امینی، علیرضا (۱۳۷۹) نفت: سیاست- اقتصاد، تهران، خط سوم.  
 میرترابی، سعید (۱۳۸۶) "بررسی رابطه ثروت نفت و توسعه سیاسی از منظر نهادگرایی  
 جدید"، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی-کرج، شماره ۵، بهار ۱۳۸۶،  
 صص ۱۶۶/۱۴۱.

میرترابی، سعید (۱۳۸۷) نفت، سیاست و دموکراسی، تهران، قومس.  
 نژادحسینیان، هادی {گفتگو با} (۱۳۸۶) "تسریع مذاکرات خط لوله صلح توجیهی برای  
 ارزان فروشی نیست"، اقتصاد انرژی، شماره ۹۵ و ۹۴.  
 نصری مشکینی، قدیر (۱۳۷۹) "دولت رانتیر و پروژه تأمین امنیت ملی"، مطالعات  
 راهبردی، سال ۳، شماره ۱ و ۲، شماره پیاپی ۷ و ۸، بهار و تابستان ۱۳۷۹، صص ۲۱۹/۱۹۷.  
 هیل، کریستوفر (۱۳۸۷) ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علیرضا طیب و  
 وحیدبزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.  
 یوسفی لیمایی، فاطمه (۱۳۸۴) گزارش کشوری انرژی (قطر)، تهران: مؤسسه مطالعات  
 بین‌المللی انرژی.

Cohen, Ariel (2008) "the Proposed Iran- Pakistan- India Gas Pipeline: An  
 Unacceptable Risk to Regional Security", Heritage Foundation.

Keefer Douglas, John (2006) "Fueling the Dragon's Flame", U.S. / China  
 Economic and Security Review Commission.

Kalicki, Jan H (2000) "Caspian Energy at the Crossroad" *Foreign Affairs*, vol.7,  
 NO.1.

[www.mit.edu/cis/editorspick\\_maleki07\\_audit](http://www.mit.edu/cis/editorspick_maleki07_audit).